



سعيد امامي (اسلامي)

اعترافات خسر و براتی

## سیامک سنجری از حجله گاه به گورستان

یکی دیگر از مهره‌های سرشناس پرونده قتل‌های زنجیره‌ای خسروبراتی است که توسط سعیدامامی به وزارت اطلاعات جلب شد و در تمام طول خدمتش در وزارت اطلاعات رابطه‌ای تنگاتنگ و بسیار دوستانه با امامی و مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) داشت. خسرو همان کسی است که رانندگی اتوبوس نویسندگان و شاعران سرشناس دگراندیش را در سفر نیمه تمام آن‌ها به ارمنستان عهده‌دار بود و دوبار کوشید اتوبوس را به دره بیندازد. براتی که حدود ۴۵ سال دارد، در تعدادی از قتل‌ها از جمله قتل پروانه و داریوش فروهر، قتل دکتر تفضلی، سرپرستی تیم ترور را بر عهده داشته و در قتل فاطمه قائم‌مقامی و سیامک سنجری شاهد این جنایت بوده است. براتی که به عنوان متهم

ردیف ۲ هم اکنون در زندان است در اعترافات خود فاش ساخته بود که «سیامک سنجری جوان ورزشکار و خوش مشرب و دست و دلبازی بود که با داشتن فروشگاه اتومبیل‌های گرانبی‌قیمت، با پسر آقای فلاحیان و اکبرخوش کوشک و من (خسروبراتی) از طریق حاج آقا محمدی که بیشتر اوقات در آلمان بود آشنا شد. یکبار برای نشان دادن يك بنز سفید ۲۳۰ او را نزد حاج آقا فلاحیان بردم. موقعیت او به گونه‌ای بود که آقای اسلامی - سعید امامی - توصیه کرد، از او به عنوان منبع استفاده کنیم. اما چون جوان ورزشکار و پاکی بود زیربار خبرچینی نرفت ...» براتی در جای دیگر از اعترافاتش که صحت آن مورد تأیید مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) نیز قرار گرفته درباره‌ی قتل سنجری گفته است «دوسه گزارش داشتیم که نشان می‌داد سیامک در جاهائی حرفهائی زده است، حتی موضوع آمدن حاج آقا - احتمالاً فلاحیان - به سونای فروزان (سونای زعفرانیه که مدیرش فروزان نامی بود) را می‌گفتند از طریق او به بیرون درز کرده است. قرار شد از او تحقیق شود. اما درست دوشب مانده به عروسی اش حاج آقا به آقای اسلامی گفته بود، کار را باید تمام کرد چون منزل - همسر - ایشان نیز سئوال‌هائی کرده است. و حاج آقا مطمئن بودند که این حرف‌ها از طریق سنجری به منزلشان رسیده است. به هر حال در اتاق بحث شدیدی صورت گرفت. آقای اسلامی دلش سوخت به حاج آقا تلفن زد که خدارا خوش

نمی‌آید. ما را هم (به عروسی‌اش) دعوت کرده، اما ظاهراً حاج آقا حاضر به گذشت نشده بود. وقتی به سوی ... حمله برد حاج علی (؟) شیرسنگی (را که آنجا بود) به سرش زد و بعد برادران کار را با دشنه تمام کردند. آقای اسلامی معذب بود و فوراً رفت و برادران جسدش را زیر پل کاوه انداختند. و ماشینش را هم بعد بردند به دره بیندازند تا اثری در میان نباشد».

\*\*\*

پس از انتشار کتاب «اعترافات سعیدامامی» من با خانواده سیامک سنجری که اغلب در آمریکا زندگی می‌کنند آشنا شدم. و تصاویری از این جوان ناکام و بیگناه به دستم رسید که شایسته دیدم در این فصل این تصاویر را به همراه آگهی‌های ترحیم و چهلم قتل او به همراه کارت عروسی‌اش را که در چاپ دوم کتاب «اعترافات سعیدامامی» نمونه‌ای از آن را ارائه کرده بودم، به همراه نامه‌ای از خواهر سیامک به آقای محمد خاتمی، در دنباله این فصل به چاپ رسانم.

## نامه سیما سنجری خواهر سیامک سنجری خطاب به محمد خاتمی

... نمی‌دانم از کجا بگویم، از شوق دیدار بوئیدن و بوسیدن روی ماهش در موقع ورود در فرودگاه مهرآباد؟ و یا از چهره‌ی آخرش بگویم که خوابیده بود در کفن با چشم‌های بسته و صورتی خسته که تا آخرین لحظه برای زنده ماندن جنگیده بود. که این حق هر انسانی است! این چهره خسته در قلب و ذهنم برای همیشه حک شده است.

از کجا بگویم که برای عروسی رفتم و جنازه به من تحویل دادند! ... از کجا بگویم که هنوز بوی کافور بدن نازنین برادرم بعد از گذشت سه سال و نیم از تهران تا به آمریکا در مشامم هست. به جای ادوکلن عروسی‌اش! از کجا بگویم که حله‌ی عروسی برادر کوچکم را به حله‌ی عزایش تبدیل کردند! کجای دنیا این رسم است که داماد لباس دامادیش را چند روز قبل از عروسی‌اش بپوشد و به تمام خانواده و فامیل

نشان دهد و دوباره درکمد آویزان کند برای شب عروسی و چند روز قبل از عروسی، جگر گوشه مارا تکه تکه کنند و در خیابان بیندازند!

... کجای دنیا رسم است لباس های عروسی اش را مستقیم به بهشت زهرا (بهشت زهرائی که علی فلاحیان برای ما ساخت) ببرند ...

کجای دنیا رسم است دامادی را درابتدای زندگی مشترکش به دنیای ابدی ببرند، آن هم به زور برای این که پروژه (قتل عام درمانی) باند سعید امامی و علی فلاحیان پا بگیرد ...

... کجای دنیا رسم است داماد شب عروسی اش را نبیند و «داماد بهشتی» لقب بگیرد ...

مرگ سیامک سنجری یکی از دلخراش ترین قتل‌های زنجیره‌ای ایران بود که توسط سعید امامی اجراء شده و به اقرار صریح علی فلاحیان سیامک سنجری را با چند تن دیگر به يك خانه بردند و در آنجا چند ساعتی با او گفتگو کردند و سپس سنجری به گریه افتاد و گفت چند روز دیگر ازدواج می‌کند. سعید امامی که قسی القلب ترین انسان روی کره زمین بود در آن حال که چشمش به کارت‌های عروسی برادر نازنین من افتاد ناراحت شد و با تلفن موبایل باشاه کلید (فلاحیان) تماس گرفت و گفت سنجری گریه می‌کند، عروسی اش چندروز دیگر است ... کارت‌های عروسی در دست اوست. شاه کلید

گفت که اورا بکشید و آن‌ها برادرنازنینم را با ۱۵ ضربه چاقو به قتل رساندند و سپس ماشین بنز او را در یکی از دره‌های اطراف تهران به آتش کشیدند. شما بگویید چه حالی داشته باشم برای عروسی رفتم و جنازه برادر مهربانم را به من تحویل دادند چرا ؟

و بدتر از همه این که همه خانواده من تا سال پیش فکر می‌کردیم سیامک هنگامی که ضربه‌های چاقو را به او می‌زدند به هوش نبوده است و حال که فهمیدیم نه، او را در کمال قساوت و پس از بستن دست و پایش با سیم، با ۱۵ ضربه چاقو از پا درآوردند. به ما بگویید چه حالی داشته باشیم ... طبق گفته های پزشك قانونی سیامک از بس تلاش برای زنده ماندن کرده در لحظات آخر زندگیش به جای گریه (خون گریه کرده) است زیر پلکهایش تمام و رگ‌های چشمش پاره پاره شده بود.

ای کاش نوشته آقای اکبر گنجی هیچوقت به دست من نمی‌رسید. برای اولین بار که متن این مقاله را از رادیو شنیدم در حال شام خوردن بودم. ای کاش شام آخرم بود و شاهد جان‌کندن برادر نازنینم نمی‌شدم. در رادیو ناگهان نام برادرم را آوردند و طرز کشتن آن را و این که چقدر گریه و التماس کرده برای زنده ماندن، بازگو کردند. منزل من دوباره تبدیل شد به ماتمکده، حالم دوباره شبیه به لحظه‌ی خاک سپردن برادرنازنینم در بهشت زهرا بود. فقط به یاد دارم فریاد می‌زدم



... فریاد می زدم ... گریه می کردم و خود را می زدم که مگر برادر من چه کرده بود، که این قدر بی رحمانه و به این طرز فجیع او را از پای درآوردند! چون تا آن شب به طور کامل از کم و کیف داستان باخبر نبودیم و همیشه فکر می کردیم بعد از این که بی هوش می شود باضربه های چاقو سیامک را از پای در می آورند ولی وقتی به عمق داستان از طریق نوشته آقای گنجی دست یافتیم، درطول این چند ماه من و تمام خانواده ی من دوباره بیمار و بستری هستیم و هر روزه وقتی یاد لحظه های آخر زندگی سیامک جان می افتیم از خداوند طلب می کنیم تا زودتر به او بپیوندیم، چون تحمل این درد علاج ناپذیر بسی دشوار است.

حرف و سخن من به علی فلاحیان این است که تو اگر از کارهای خود ترس و وحشت داری و زیر پوشش عالیجناب خاکستری تا به حال هرکاری که خواستی کردی روز پاسخگویی نزدیک است مگر جای برادر من فقط در این دنیای بزرگ تنگ بود ... معاون خودت همان آدم کش معروف سعید امامی در لحظه های آخر که چشمش به کارت های دعوت عروسی برادر من افتاد و گریه و التماس او را دید دلش به حال او سوخت و حتا باز به شما زنگ زد که شمارا از این کار منصرف کند ولی شما با تمام قساوت، دستور قتل او را دادی، شما در روز روشن توسط عواملت در سپاه پاسداران سعید حجاریان را از پای درآوردی حال خدا می داند که در خفا چه ها کرده ای.

چرا نمی‌آیید و برای يك بار هم که شده باوجدان خود رو راست باشید برای آخرت خودتان حقایق این ۲۲ سال زندگی پر از فجایع خود را رو کنید ... مگر از کسی می‌ترسید؟ ...

من بعد از سه سال و نیم درماندگی از پیگیری پرونده قتل برادرم از آقای خاتمی درخواست و سؤال دارم که چرا وقتی تمام ملت ایران از مرگ دلخراش برادرمن سیامک سنجری توسط علی فلاحیان باخبر هستند هنوز ایشان به پای محاکمه علنی و بازجویی کشیده نشده است؟

آقای خاتمی مگر شما حرف از دموکراسی نمی‌زنید؟ پس چرا در چهارچوب همان دموکراسی رژیم اسلامی که هرکس کار خلاف کند باید به سزای کارش برسد ... ایشان هنوز به سزای کارش و مجازات برای قتل‌های زنجیره‌ای که توسط باند سعیدامامی و به دستورایشان انجام شده، نرسیده است؟

اگر شما قبلاً به پرونده سیامک سنجری و خانم قائممقامی و خانم و آقای فروهر و مختاری و پوینده و ... رسیدگی می‌کردید این‌ها با این وقاحت در روز روشن آقای سعید حجاریان را ترور نمی‌کردند ... پس تا اتفاق‌های دیگری نیفتاده شما به کمک ملت خود بشتابید تا اشتباهات تکرار نشود. تا دوباره مادری در شب عروسی فرزندش به سوگ ننشیند!

سه سال و نیم است زندگی و آرامش و نفس کشیدن روزانه که حق هر انسانی است از من و خانواده‌ام سلب شده

است. دلم می‌سوزد برای مادر مهربانم که از صبح تا شب هر روزه در کنار سنگ سرد قبر پسرش می‌نشیند و درد دل می‌کند و از فرط گریه چشم‌هایش دگر نمی‌بیند، مثل من دنبال چراها است.

دلم برای پدرم می‌سوزد که در بهشت زهرا خودش را در قبر می‌انداخت و می‌گفت پسرم وقت رفتن تو نیست، بگذار من به جای تو بروم. کمرش خم شد و دنبال چراهاست. دلم برای خودم و خواهرهایم و یگانه برادرم می‌سوزد که در اول جوانی که باید از بودن باهم لذت می‌بردیم با رفتن سیامک دیگر جان زندگی کردن و نفس کشیدن هم نداریم بیشتر از همه. دلم برای عشقش (همسر قانونی اش نسترن) گل همیشه نسترن می‌سوزد که هنوز لباس عروسی اش آویزان است و از صبح تا شب به کنار پنجره می‌نشیند و منتظر برگشتن همسر مهربانش سیامک است. و با لحظه‌ها و خاطرات خوشش زندگی می‌کند. از صبح تا شب نسترن و مادرم و بقیه افراد خانواده با یک مشت قرص و داروی عصبی باید زندگی کنیم. چرا سهم ما از زندگی عادی باید همیشه تداعی سیزده آبان ماه ۱۳۷۵ باشد؟ روزی که برادرم را کشتند و آن لحظه جان دادن یک عزیز. سیامک جان و ناله‌هایش برای همیشه در ذهن و قلب ما حک شده است و روزانه از خداوند طلب آمرزش می‌کنیم و این که ما هم برویم و از این همه غم خلاص شویم.

در این نامه من باز از آقای خاتمی سؤال می‌کنم که یک

ورزشکار و کشتی گیر چه جرمی داشت که با ۱۵ ضربه چاقو کشته شود حالا با اتفاق افتادن قتل فروهرها و حاجی زاده ها مطمئن هستم که در پروژه قتل عام درمانی آقای علی فلاحیان توسط باند سعید امامی برای آن ها فرقی نمی کرد چه کسانی را می کشتند، فقط برای رعب و وحشت درمیان ملت ایران باید این پروژه یا پروژه های دیگر از جمله تواب گیری و غیره به انجام می رسید. برایشان فرقی نمی کرد چه کسانی ... و اگر آن ها دستشان به رهبری و حتا رئیس جمهور هم برسد آنها را هم خواهند کشت.

من نمی فهمم این چه کشوری است که با تواب گیری حتا محور فکری هرکس را می خواهند کنترل کنند یعنی حتا حق فکر کردن را هم به طور علنی از انسان می گیرند.

بیایید همه باهم دست در دست هم بگذاریم و برای رسیدن به يك هدف و ساختن ایران خوب بکوشیم. از من و خانواده من گذشت و متأسفم از حاجی زاده ها و مختاری ها و پوینده ها و از بقیه هم گذشت ولی سعی کنیم اشتباهات دیگر تکرارنشود و جلوی کشتار رژیم را بگیریم و به هموطنان خود کمک کنیم تا با پشتکار آقای خاتمی و دوم خردادی ها و کسانی که دلشان برای ایران و مردم ایران میسوزد، تا بلکه يك دموکراسی نسبی در ایران پیاده شود.

آقای خاتمی امیدوارم این نامه مثل نامه خانواده های دیگری که عزیزی را از دست داده اند در بایگانی آرشیو شما

خاک نخورد و به درخواست يك خواهر همیشه عزادار و جگرسوخته رسیدگی کنید و برای يك بار هم که شده این اشخاص ناباب را که بهتر از من می شناسید از قبیل سعید امامی - اکبر خوش خوشك - موسوی نژاد (کاظمی) فلاحیان و ... به دادگاه بکشید و در يك محاکمه علنی به درخواست ما رسیدگی کنید. و سؤال دوم از شما این است قریب يك سال و نیم است از مرگ آقا و خانم فروهر گذشته و باند سعید امامی به غیر از خودش که خودکشی کرد بقیه در زندان هستند چرا هنوز به میز محاکمه علنی نرسیدند؟ تمام این اشخاص به مرگ برادرم و کشتن سیامک که دستور آن از طرف آقای فلاحیان بوده (اعتراف و اقرار کردند) و هنوز محاکمه نشدند چرا؟ مگر بارفتن سعید امامی باید پرونده قتل‌های زنجیره‌ای برای همیشه بایگانی شود؟

چرا باید اکبر خوش کوشك تا سه ماه پیش در تهران راست راست راه برود ... چرا هنوز آقای رضا فروزان که صاحب سونای زعفرانیه می باشد و قبر برادر من و جوان‌های دیگر را با دست خودش کنده هنوز باید راست راست راه برود و محاکمه نشود تا باز با شیوه های باند فلاحیان، جوان‌های دیگر را به دام بیندازند.

چرا نباید سونای زعفرانیه بسته نشود؟ همین!

آقای فروزان کسی است که از سال‌ها پیش بساط سوروسات محفلیان را راه می انداخته نقشه‌ی تمام قتل‌های

فرخزاد و آقای بختیار و سعید سیرجانی در سونای او طراحی شده است. همین فروزان شخصی است که با دختری به اسم سحر رابطه نامشروع داشته و از این دختر بچه ۱۸ ساله در آن زمان استفاده‌های نامشروع کرده است. مگر این کار در اسلام برابر با مرگ و سنگسار شدن نیست؟ چرا این‌ها مردم عادی را سنگسار می‌کنند، اما در زیر پرچم اسلام برای خودشان همه کارهای غیرانسانی و خلاف شرع مجاز است؟

من نمی‌دانم چرا آقای محمدی که در ظاهر فقط يك فرش فروش عادی است هنوز زیر سؤال نرفته است. این همان شخصی است که مرتب بین ایران و آلمان در سفر است و کانال ایشان از باغ فردوس شمیران به بازار تهران و بعد هم به اتریش و آلمان و بلژیک متصل است. همین شخص و آقای فروزان روز آخر برادر نازنینم را در سونای زعفرانیه می‌بینند و بعد از آن جنازه برادرم در زیر پل کاوه پیدا می‌شود و به مدت ۲۴ ساعت ماشینش در جلو سونای زعفرانیه پارک بوده. پس چرا از آقای محمدی و فروزان شما در رابطه با قتل سیامک سنجری سؤال نمی‌کنید؟ و اگر به عمل کرد این دوتن پی ببرید می‌بینید که دست کمی از سعید امامی ندارند.

آقای خاتمی آیا به نظر شما درست است که هر دگراندیشی برای اندیشیدن کشته شود؟ هر مخبری به خاطر دادن خبرهای واقعی کشته شود و یا به زندان افتد؟ دلخراشتر

از همه دامادی به خاطر داشتن فکری متفاوت و سرپیچی از  
پیشنهاد همکاری با فلاحیان و دانستن بیش از حد باید قلبش  
را در شب عروسی تکه تکه کنند؟!

به امید روزی که به یاری پروردگار بزرگ بتوانم در  
دادگاه‌های ایران چشم در چشم آقای فلاحیان بدوزم و از او  
سئوال کنم چرا؟

سیما سنجری

بنام ای محمد سرزین

نشرن ، سیاهک

دست در دست هم نهاده ایم دور سیده دم بزرگترین رویداد

زنگر جنبش کوچک آراستیم شوق فسرده دست نام شما

بیا پای انتقاد است شیرین

سنجری

یادگار

پیرانرا روز جمعه ۹، ۲، ۷۵ از ساعت ۶ الی ۱۰ بعد از ظهر شام

نشان: بالاتر از میدان دنگ خیابان خدایک «نشرن» میتر «شهر لایون»

کارت عروسی سیامک سنجری

سه روز پیش از عروسی اش، به دستور فلاحیان، با ۱۵ ضربه کارد به قتل رسید



فلاحیان دستور داده بود که آگهی درگذشت سنجری هیچ جا چاپ نشود. به همین دلیل خانواده اش در اطلاعیه های دستی از قتل او خبردادند. يك سال بعد روزنامه های کیهان و اطلاعات آگهی سالروز مرگ او را بدون اشاره به علت آن درج کردند. نمونه هائی از اطلاعیه ی دستی و آگهی در روزنامه را مشاهده می کنید.



که گمان داشت که روز تو سفر خواهد کرد روز ما را شب تیره پیر خواهد کرد

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت ناگه از جوانم از دست رفته مان

« شادروان سیامک سنجری »

رابطه افدع کویه جوستان و آکشان محترم هر رسانه همیج نهایت مجلسی در روز پنجشنبه ۲۵/۹/۹۱ از ساعت ۲ الی ۱۰ شب برگزار گردید. متنزارت با تشریف فرمائی خود بصرف شام با نوازندگان راقرین (قمان) سر مائید.

نشانی: خیابان فرشته (آپادانا سابق) روبروی پمپ بنزین تالار پذیرائی نوبه

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

از طرف خانواده سنجری - قدیم یادگار - نادری - رضوی و سایر بستگان

## چهل روز در سوگ سیامک

پسم لذارش سیانه خود پریدن زود بود  
 دل ز کینج خانان خود بریدن زود بود  
 رفتی دکن در غریزانت همه نام نشین  
 مجلس سوگ و غزل بهر تو چین زود بود

چهار روز پیش، جوانان نام سیامک سنجری نخت از سر امر خاک به علم افغانک برکشید  
 ضمیمه شکر و قدر و انرا از ابراز مجدد در خلیج به یاد آن عزیز از دست زفته مجلس مایه بود در روز شنبه

۲۷، ۹، ۲۵ لذنعت ۱۸ لمر ۲۲ بعد از ظهر در تالار مردود واقع در خیابان شهر پست حسینیه از سالار خلیج  
 ز مرد بزرگوار میگردد متمن است باشرف خورشید خود روح آن جوان را شاد و خاطر بازماندگان را  
 قرین اعتنائک نماید. خانوادگی سنجری قدیم یادگار (نادر) و سایر وابستهگان

اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

## یادبود

هوالباقی

زالال چهره آینه را

اینک غبار گرفته است

فقط می توان گریه کرد

تنها به خلوت

گلویی که بانگ اناالحق داشت از طنین افتاد

و یگانه ما از میان ما دامن کشسان رفت



مدیوسپله اولس سالگرد درگذشت عزیز دلنندمان شادروان  
سیامک سنجری را به اطلاع کلیه اقوام و دوستان و آشنایان  
میرسانیم. بهمین مناسبت مجلس ناسودی روز جمعه  
۷۶/۸/۱۶ بر سر مزار آن زنده‌ساز در بهشت رها قطعه ۱ معقد  
میشود. وسله ایات و ذهاب راس ساعت ۲ بعداز ظهر از مقابل  
میرل آماده حرکت میشود.

نشانی: بزرگراه مدرس - الهه - انتهای الهه ۵ بلاک ۱۲

خانواده‌های داغدار: سنجری - حسن بیگی -

نادری - محمد عزتی - دلشاد - کاظمی زاده -

مدیری - خلیلی

آگهی نخستین سالگرد سیامک سنجری در کیهان

چهارشنبه ۱۴ ابان ۱۳۷۶

گلچین روزگار عجب با سلیقه است  
 می چیند آن گلی که دنیا نموده است  
 هر گل که بیشتر به چمن می دهد صفا  
 گلچین روزگار امانش نمی دهد



در میان دست‌هایمان به خدا پیوستی و آغاز  
 ویرانی‌مان همان لحظه بود.

با چشمانمان زندگی و با قلب‌هایمان با تو و  
 برای تو همیشه گریسته‌ایم. خدا می‌داند که  
 فراموشی‌ات ممکن نیست. همیشه دوست  
 داشتیم. همیشه دوست خواهیم داشت. ۱۴  
 آبان ماه دومین سالگرد درگذشت فرزند

عزیزمان **سیامک سنجری**  
 را گرامی می‌داریم.

ضمناً به همین مناسبت مراسم یادبودی روز  
 پنج‌شنبه ۱۴/۸/۷۷ ساعت ۳/۵ بعدازظهر بر  
 سر مزار آن مرحوم در بهشت‌زهره ۱  
 منعقد می‌باشد.

پدر - مادر و همسر داغدارت  
 برادر و خواهران: سعیده - سهیلا - سیما -  
 فرانک و سعید سنجری

آگهی دومین سالگرد سیامک سنجری در کیهان

۱۱ آبان ۱۳۷۷

شعری از نسترن، همسر سیامک سنجری در رثای او

سیامک جان!

دعا کردیم که بمانی،

بیائی کنار پنجره،

باران ببارد،

اما دریغ!

که رفتن راز غریب زندگی ست.

رفتنی،

پیش از آن که باران ببارد.



عکس‌های خانوادگی



عکس‌های خانوادگی





عکس‌های خانوادگی

سید علی امامی، سیدینا و وزیران

## سعید امامی و سینما

سعید امامی، از همان سال‌های اقامت و تحصیل در آمریکا عشق عجیبی به سینما داشت. پیش از آن‌که نگاه او به سینما رنگ سیاسی و امنیتی بگیرد، برپایه گفته‌های دوستانش در آمریکا، او ساعت‌ها وقتش را با مشاهده فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی می‌گذراند و از میان کارگردانان سخت دلبسته استیون اسپلبرگ خالق ET و فهرست شیندلر، و مارتین اسکورسیزی و فرانسیس فورد کاپولا بود. شخصیت‌هایی که مثل قهرمان فیلم Taxi Driver و پدر خوانده (شخصیت کورلئونه‌ها) ایده آل‌های امامی بودند. او درس‌خزانی شنیدنی خود در دانشگاه بوعلی سینا در همدان که در کتاب «اعترافات سعید امامی - قتل‌های زنجیره‌ای» متن کامل آن آمده است، به توجه ویژه‌اش به اسپلبرگ اشاره می‌کند. البته تعبیرهای او در رابطه با این کارگردان با تشکیلات صهیونیسم بین‌المللی، چندان پایه‌ای ندارد. اما او خود اذعان می‌کند مبهوت سینمای اسپلبرگ است. پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و آغاز کار

صدارت واقعی فلاحیان و سعید امامی در وزارت اطلاعات، یکی از دغدغه‌های رژیم، مسئله بازگشته‌ها از جبهه‌های جنگ بود. مردانی اغلب جوان که سال‌ها در میان آتش و خون، برای دفاع از میهن، و شماری در افسون و سحر ایدئولوژی جهت رسیدن به بهشت، به سر برده بودند، در بازگشت به جامعه و خانواده‌شان، انبوهی از مشکلات و مسائل جبهه‌ها را با خود آورده بودند. در يك همایش ویژه در وزارت اطلاعات با حضور تنی چند از فرماندهان و مسئولان سپاه و دفتر رهبری، سعید امامی پیشنهاد کرده بود برای نگاه داشتن روحیه جنگی و جلوگیری از گسترش یأس و بحران روحی در میان از جبهه بازگشتگان بهترین وسیله سینما است. باید سینمای جاننداری ایجاد کرد که محور داستان‌های آن جبهه باشد که توده‌ها را مجذوب کند و جوانان بسیجی و جنگجو را سرحال نگاه دارد.

با تصویب طرح سعید امامی، دفتر ویژه‌ای زیر نظر او به وجود آمد که یکی دوتن از دست اندرکاران امور سینمایی کشور از جمله ضرغامی و «... ر...» با آن همکاری می‌کردند. اولین فیلمسازی که مورد توجه سعید امامی قرار گرفت محسن مخملباف بود. اما این فیلمساز که در سال‌های پس از جنگ با يك تحول فکری عمیق، رو به سوی سینمای انسانی و دور از شعار رفته بود، پیغام‌هایی را که از جانب امامی برایش رسید بی جواب گذاشت.

امامی سپس به سراغ یکی از بازیگران قدیمی سینما رفت که به علت اعتقادات مذهبی اش جذب انقلاب شده بود و در اغلب فیلم‌ها پس از انقلاب نقش جوانمردان و انقلابی‌ها را بازی می‌کرد و در عین حال با سازمان اطلاعات سپاه ارتباط نزدیک داشت. از طریق این بازیگر سعید امامی توانست با بعضی از کارگردان‌ها و تهیه‌کنندگان ارتباط برقرار کند. اما يك اتفاق باعث شد او متوجه مسعود کیمیائی شود که نوع فیلم‌هایش می‌توانست به علت فضا سازی‌های کیمیائی، بعضی آثار فیلمساز محبوب او یعنی «اسکورسیزی» را در یادش زنده کند. در عین حال يك مقام سینمائی کشور به او توصیه کرده بود اگر قرار است کیمیائی را وارد بازی کنی بدنیست بهرام بیضائی و ناصر تقوئی را هم بیاوری که قضیه لطمه‌ای به کیمیائی نزنند. بخت با تقوئی همراه بود و او به علت نبودن در تهران، در دسترس قرار نداشت، اما کیمیائی و بیضائی به ملاقات سعید امامی دعوت شدند بدون آنکه از هویت او باخبر باشند. شرح این دیدار در گفتگوی امید روحانی با مسعود کیمیائی پس از خروج از ایران در سفرش به کانادا، در گفتگویی که به یاد سال‌های دور، به اشک و تحسر آمیخته شد، برایم از لحظاتی گفت که عرق سرد بر پشتش نشسته بود، لحظه‌ای که امامی گفته بود: شما را از کام شیر بیرون کشیدیم.

## مردی با بارانی آبی

توطئه‌ای که مسعود کیمیائی اکنون واقعیت آن را برملا می‌کند، چگونه شکل گرفت و زمینه ترور شخصیت آن یکی از ۵ کارگردانان بزرگ ایران را فراهم ساخت؟

در اواسط شهریور ماه وقتی داوران خانه سینما سرگرم تماشای فیلم‌ها بودند تا بهترین‌ها را برگزینند، اولین زمزمه‌ها شنیده شد. زمزمه‌ای که مدام گسترش می‌یافت. طبق معمول منبع موثقی نداشت. پخش‌کنندگان شایعه‌هم او را نمی‌شناختند و فقط به خاطر جذابیت شایعه آن را دامن می‌زدند. یکی از فعالین خانه سینما که دستکم تا زمان تصدی سمتی در آن تشکیلات صنفی بایدبیطرف باشد، شایعه را هدایت‌کرد و اوج داد. موقع مناسبی برای پخش شایعه انتخاب شده بود. همان روزها قرار بود که فیلم فریاد را داوران ببینند. مثل همیشه نمایش فیلمی از کیمیایی موج موافق و مخالف را بر می‌انگیخت. این بار این موج همزمان با اوج ماجرای سعید امامی هم بود. این دوپاهم چه ارتباطی دارد؟ پاسخ این پرسش راحوادث بعدی داد. در آن زمان علاقه ذاتی ایرانی‌ها به شایعه‌که سینماگران هم گرفتارآند سبب شد که افراد درگوش‌ها زمزمه کنند:

- سعید امامی تهیه کننده فیلم سلطان بوده در تیتراژ پایانی از او تشکر شده و عکسی هم از او در دست است که کیمیایی را در آغوش دارد.

طبق معمول نه کسی سراغ آن عکس را گرفت و نه در تیتراژ پایانی سلطان را دید و نه به بدیهی ترین پرسش‌ها پاسخ داد.

شایعه که هنوز از محدوده اهالی سینما بیرون نرفته بود اولین تأثیر خود را کرد و به حذف کامل فیلم از جریان دریافت جایزه منجر شد. امری که «کانون» توطئه را به ادامه آن تشویق کرد. یک نویسنده سرشناس سینمایی که در حال تهیه کتابی از زندگی مسعود کیمیایی است بعد از شنیدن شایعه به یاد گفتگوی اسفندماه خود کیمیایی افتاد. کیمیایی به او گفت ضبط را خاموش کند و خوب گوش بدهد تا این حادثه به گوش کس دیگری هم رسانده شده باشد. بعد از خاموش شدن ضبط کیمیایی تعریف کرد که چگونه او و بهرام بیضائی به هتلی دعوت شده‌اند و در طبقه هشتم مردی را با بارانی آبی دیده‌اند که از آن‌ها بازجویی کرده است. کیمیایی شرح مفصلي از ماجرا داد و روی دو چیز تأکید کرد. دلوری بهرام بیضائی که در چشمان مرد با بارانی آبی نگاه کرد و گفت :

- از ما گذشته به فکر فرزندان ایران زمین باشید ...

و ترس. کیمیایی گفت :

- با آسانسور که پائین می‌آمدیم سایه مرگ را در چشمان بهرام دیدم. حسی که در درون من قلبم را منجمد کرده بود ... کیمیایی ادامه داد:

- جلور هتل من و بهرام تصمیم گرفتیم این راز بین ما بماند. بازجویی از چند جلسه قبل شروع شده بود و در این دیدار فینال بامردبارانی پوش هیچکدام از دو کارگردان نمی‌دانستند مردی که با آن‌ها سخن می‌گوید و دیگر همراهان او به شدت به او احترام می‌گذارند و حاج سعید صدایش می‌کنند کیست. فقط متوجه بودند که با یک مقام امنیتی عالی‌رتبه سخن می‌گویند. قدرت مرد بارانی پوش وقتی بیشتر آشکار شد که در پایان ماراتن مذاکره خود، مرد آبی پوش قدرتمند از آن‌ها می‌خواست سوژه‌های مورد نظر او را فیلم کنند. گفتند:

- شما از ما می‌خواهید فیلم بسازیم، چه فایده؟ همین الان مانع شده‌اند که فیلمی از یک کارگردان معروف دیگر به یکی از بزرگترین جشنواره‌های جهان برود.

حاج سعید روی کاغذی چیزی نوشت و گفت:

- این فیلم می‌رود ...

همین طور هم شد و فیلم دو هفته دیگر رفت.

نویسنده سینمایی به دیدار کیمیایی رفت و آن گفت و گو را به یادش آورد و گفت:

- ای کاش می‌گذاشتید همان موقع ضبط کنیم ...

کیمیایی گفت که بعد از چاپ عکس سعید امامی، هر دو کارگردان متوجه شدند که مرد قدرتمند طرف صحبت آن‌ها سعید امامی بوده است، قرار شد باز هم به سکوت ادامه بدهند. فیلم بیضائی در آستانه کلید خوردن بود و عقل می‌گفت: نباید پیرامون آن بحثی به وجود بیاید اگر دوکارگردان



تصمیم دیگری می‌گرفتند ماجرا حتماً شکل دیگری به خود می‌گرفت.

در این دیدار منبع شایعه مورد تأیید کیمیایی قرار گرفت. اما او خواست که موضوع مسکوت بماند. کیمیایی ماجرا را ناسپاسی یک فرد ارزیابی می‌کرد که به دلایل ویژه مبادرت به این کار کرده است اما شایعه آرام آرام مانند آب نفوذ می‌کرد. از اهالی سینما بیرون آمد و در محافل خصوصی و مطبوعاتی درباره آن بحث می‌شد. در همان زمان کسانی که مسائل فرهنگی را با دقت بیشتر دنبال می‌کنند برخلاف اکثریت که موضوع را راست یا دروغ حادثه‌ای از حوادث سینما می‌دانستند، ارزیابی دیگری داشتند. آن‌ها به استناد شناختی که از مسائل خاص سینمای ایران داشتند نگران توطئه‌ای بودند آن‌ها به موضوع‌های زیر اشاره می‌کردند :

ارتباط خبر به مهم‌ترین مرکز مافیائی سینمای ایران، مرکزی که دو نقش بزرگ در جریان‌های فرهنگی جاری کشور بازی کرده است اول بازگرداندن یکی از آلوده‌ترین چهره‌های سینمای قبل از انقلاب از طریق گرفتن «توبه» کتبی. همه به یاد داشتند که مسئولین سینمایی وقت از نظر فکری بامسئولین آن مرکز همراه بودند، بعد از این توبه کوشیدند چهره‌های دیگر سینمای قبل از انقلاب را هم به همین روش برگردانند. روشی که هم پوشی شدیدی با خط مشی اکنون آشکار شده سعید امامی، داشت. دوم شرکت فعال بر اساس برنامه بازار، در انتخابات ریاست جمهوری به نفع رقیب محمد خاتمی.

کسانی که به این نظریه قائل بودند اعتقاد داشتند که رأی دادن به این یا آن، حق هرکسی است. موضوع این نیست مسئله یافتن ریشه هایی است که در يك جا به هم می‌رسند. این شناخت پرسشی را در ذهن قائلان با این نظریه شکل می‌داد:

- چگونه سعیدامامی که فعالیت اصلی او حذف فیزیکی و شخصیتی روشنفکران بود، می‌توانست ناگهان سرمایه گذار یکی از معروفترین چهره‌های سینمایی ایران باشد و با او عکس یادگاری بیندازد.

هنوز در جست و جوی پاسخ این پرسش جانسوز بودند که روزنامه عصر آزادگان همان شایعه را با حذف اسم فیلم و کارگردان منتشر کرد به قضیه بعد تازه‌ای داد. سردبیر عصر آزادگان مدتی بعد در مقاله‌ای تحت عنوان «در دفاع از مسعود کیمیایی» نوشت که يك خبرنگار مرتکب این جرم شده و با تحلیل از مسعود کیمیایی و تحلیلی که پاسخ پرسش بالا را می‌داد، روزنامه عصر آزادگان را مخالف این توطئه دانست.

انتشار شایعه در روزنامه عصر آزادگان آن را به میان مردم برد و کسانی کوشیدند نقطه‌های خالی خبر مذکور را پر کنند در این میان مسعود کیمیایی و يك ماهنامه تخصصی سینما اشتباهی تاکتیکی مرتکب شدند. کیمیایی بدون آن که اصل موضوع را فاش کند در نامه‌ای که در یکی از روزنامه‌ها چاپ شده شایعه را تکذیب کرد در این طور مواقع معمولاً تکذیب خاصیت عکس دارد و شایعه را تقویت می‌کند. يك ماهنامه تخصصی سینمایی هم که فرصت را برای انتقام

جویی از کیمیایی مناسب دیده بود شایعه را به صورت کامل و با ذکر اسامی منتشر کرد. این ماهنامه که معمولاً بسیار دست به عصا عمل می‌کند تفسیر کوتاهی را هم به خبر افزود. به نظر می‌رسد گردانندگان آن ماهنامه متوجه نبوده‌اند که عدم همکاری مطلق کیمیایی با آن‌ها يك امر است که البته دلیلی نیست امانباید سبب اشتباه تاکتیکی همراهی با يك توطئه شود. در این جا کیمیایی دست به کاری زد که از اول باید می‌زد. او در نامه‌ای چهار صفحه‌ای آن‌چه را در این سال‌ها بر او رفته، نوشت و توضیح داد که چگونه با او رفتار کرده‌اند. ماجرای سعید امامی را با ذکر جزئیات شرح داد. از فشاری که به ویژه بر همسر او وارد می‌آورده‌اند پرده برداشت. نسخه‌ای از آن را به عنوان «وصیتنامه» به یار نزدیکی سپرد و نسخه دیگری را پیش يك مقام عالی‌رتبه فرهنگی برد. اگر دلداری‌های آن مقام نبود اکنون کیمیایی در ایران نمی‌زیست. وصیتنامه او می‌ماند برای روزگاری که دیگر نباشد. دیدار با بهرام بیضائی هم که اکنون فیلمش به نیمه رسیده بود، کیمیایی را به صرافت افشای ماجرا انداخت. او بعد از مشاوره طولانی با امید روحانی تصمیم گرفت ناگفته‌ها را در مصاحبه با گزارش فیلم بگوید. روزی امید روحانی ناگهان از راه رسید و ۲۰۰ صفحه مصاحبه را روی میز گذاشت و رفت. اما هنوز ماجرا تمام نبود. گزارش فیلم در حال صفحه بندی بود که عصر آزادگان منتشر شد و سردبیر آن به پرسش جانسوز پاسخ داد: «من دریافتم که کیمیایی نیز همچون دیگر نامداران این کشور به دلیل موقعیت ویژه‌اش در هنر هفتم مورد توجه و

علاقه و شاید طمع طراحان پروژه امنیتی کردن مقوله فرهنگ قرار گرفته بود تا شاید از طریق او دیگر همکارانش راهی به سوی موفقیت پروژه «سینمای هدایت شده گشوده شود...» پدیده سعید امامی در واقع زمین لرزه ای بود که بسیاری از روش‌ها و اشخاص پیرامون خود را ویران کرد اما چنان که می‌دانید پس لرزه‌های این پدیده ممکن است حلقه‌ها و لایه‌هایی را هدف قرار دهد که زندگی سعید امامی نتوانست آن‌ها را در هم نوردد و اینک سایه رعب‌انگیز او می‌خواهد نقشه‌های وی را دنبال کند...»

عصر آزادگان - پنجشنبه ۲ دی ۷۸

پاسخ سردبیر عصر آزادگان که آگاه به امور است این فکر اصلی را تقویت کرد که انگیزه از منافع شخصی و کینه‌توزی بالاتر بوده و با حوادث فرهنگی کشور پیوند دارد. اگر هشیاری روزنامه‌های دوم خرداد نبود، ایجاد جنجال پیرامون سرمایه‌گذاری سعید امامی در فیلم یکی از ۵ کارگردان صاحب نام ایران، می‌توانست نظریه روشنفکرستیزی سعید امامی را تحت الشعاع قرار بدهد و یا دستکم خدشه دار کند. شهرت کیمیائی که بانام بهرام بیضائی - خواه ناخواه - می‌آمیخت، می‌توانست این پرسش را به میان بکشد که چگونه ممکن است تفکر سعید امامی روشنفکران کمتر شناخته شده‌ای را به قتل برساند و از نامدارانی در سینما حمایت کند؟ پرسشی که پاسخ آن ارتباط مستقیم با منافع ملی کشور پیدا می‌کند.

از مصاحبه امیدروحانی با مسعود کیمیائی

ماهنامه گزارش فیلم دی ماه ۱۳۷۸

- گفتید که دوران خطرناکی است. این دنیای خطرناک دامن همه را می‌گیرد. این اواخر یکی از این تهدیدها دامن شما را گرفت. شما به یکی از همین تهدیدها درباره مسئله سعید امامی جوابی داده بودید به این که یک موضوعی هست که جایش این جا نیست و بعداً می‌گویید. این موضوع، چه بود؟ شاید جایش این جا باشد.

- هنوز هم زمانش نیست. مأمورهای امنیتی که مقام‌های بلند وبسته‌ای دارند به وقتی که خودشان تعیین می‌کنند، رؤیت می‌شوند. وقت لزوم و ضرورت را آن‌ها تعیین می‌کنند. مأمور سیاسی، اتاق و میزی که درجه آن‌ها را تعیین کند ندارد. هیچ کسی با آن‌ها نمی‌تواند قرار ملاقات بگذارد. قرار و انتخاب با آن‌هاست. روزی آدم مهمی که در سینما مدیر فرهنگی بود به من تلفن زد که کارت دارم. گفتم می‌خواهید جواب بی‌مهری‌ها را بدهید. همیشه برایش احترام دارم. گفت بچه‌های اطلاعات با تو کار دارند. مواظب باش نسنجیده حرف نزن، بعد از چند سؤال شاید پیشنهادی داشته باشند. گفتم اگر موضوع خاصی نیست شما هم در این جلسه بیایید اگر نه می‌مانم تا قانونی صدایم کنند. گفت مهم است. من هم می‌آیم. آمدنش قوت قلبی بود و لطف بسیار کرد که آمد. در اتاق یک هتل بالای شهر قرار انجام شد. دو نفر بودند. بعد از سؤال و جواب‌های بسیار و بحث‌ها که مدیر فرهنگی بسیار درست و رفیقانه با آن‌ها حرف زد قرار بعدی را گذاشتند که با تلفن خبرم کنند. آن‌ها می‌خواستند و در میان حرف‌هایشان این

بود که پیشنهادی هم هست که شما فیلمی بسازید به وقت بیرون آمدن مدیر فرهنگی ایستاد و از سینما گفت و نصیحت. به راستی نگران من بود. دو هفته بعد قراری دیگر بود و دریک هتل دیگر همان دو آقا آمدند. یکی از آقایان ساکت بود و دیگری سینمای ایران را چه در گذشته و چه در بعد از انقلاب خوب می شناخت. آرام بود و جنگ دیده فیلم های گذشته من را دوست داشت و بعضی ها را خیلی، اما سئوال های زیادی درباره سینمای امروز من داشت. لحن مهربانی داشت و پیشنهادیک فیلم کرد. تروریستی آزموده و ساخته شده در غرب که برای تروریک شخصیت بزرگ در ایران مأمور می شود و به دلیل تمرین ها و دانسته هایش به زودی به مقام می رسید و در لحظه ای خاص نمی تواند ترور کند، خودش را می کشد. گفتم اگر این فیلم را یک حزب الهی و جنگ دیده بسازد، بسیار تأثیرش بیشتر است و بهتر خواهد ساخت. رسید به نوشتن طرح گفتند دفعه بعد آقای ... هم می آیند. در جلسه سوم دو فیلمساز بودیم و یک نفر تازه هم با آقایان بود.

- آن فیلمساز دیگر کی بود؟

- من تا حال اسم این فیلمساز عزیز را نگفته ام. فکر کردم تازه فیلم شروع کرده اند و در آن روزهای پریشان ممکن بود که ...

- پس به این خاطر اسمش را تا حال نگفتید؟

- بله بهرام بیضائی بود. تازه آمده، مردی قد بلند بود با بارانی آبی و عینک ذره بینی شیشه سفید. در آسانسور هتل بهرام لبخندی در آیینه داشت و نگاه به من کرد که تا صد جهان دیگر از یاد نخواهم برد. نگاهمان تلخ و بی پناه بود. خودم را در آیینه نگاه کردم. رنگم سفید بود. آقای تازه وارد کمتر حرف

می زد. در اتاقی نشستیم و چای آوردند. تازه وارد اسمش آقای اسلامی بود. بهرام خارج از کشور رفته بود و تدریس می کرد. حرف این بود که چرا می خواهید بروید. بهرام را آنقدر محکم تصور نمی کردم. نصیحت می کرد. نگرانی نسل آینده را داشت، می گفت از ما گذشته است فکر بچه های ایران باشید. ناله من از فیلم خط قرمز بود که توقیف شد. فیلم بعدی در ماه رمضان و درجه (ج) نمایش داده شد. بیشتر فیلم هایم درجه پائین دارند. دعوا بر سر تحقیر من و فیلم هایم است و رویهم درست است تا دو سه فیلم دیگر، چیزی از من باقی نخواهد ماند. بهرام نه می تواند فیلم بسازد، نه تدریس کند، نه تئاتر روی صحنه ببرد.

بیرون آمدیم. جلوی در هتل، کنار در دوتائی ایستادیم. دو فیلمساز تنها بی کس در مقابل کوهی از رفتار ریاضی. تا حال که نه فیلمی از بهرام ساخته شده و نه من آن فیلم را ساخته ام. من فیلم سلطان را ساختم که دوبار توقیف شد و بعد از حذف سی و چهار تکه با درجه (ب) ستاره دارمفتخر شد و بهرام بیضائی عزیز هم تا سه ماه پیش نساخته بود جلسه بعد نمایش اول فیلم سلطان در فرهنگسرای بهمن بود. میهمانان من بیشتر منتقدین، بازیگران فیلم و دست اندرکاران با خانواده هایشان بودند. دیدم که آن ها هم آمدند. فرهنگسرای بهمن را داشتند. فیلم که تمام شد آن ها از فیلم بدشان آمده بود.

- این تنها بازجوئی شما نبود؟

- من بازجوئی رسمی در حیطه سینما و فرهنگ چند بار شده ام. بازجوئی تحقیرآمیز. حرف رکیک و حرکت های دستی ... که ... به هر جهت از قبل از انقلاب وهم بعد از خط قرمز، این بار زندان و چشم بستن و این حرف ها نبود اما

یکی از آقایان را در يك سال بعد در يك شهر بزرگ که فیلمبرداری می‌کردم، دیدم گفت شما دوتا ... تو و بیضائی رو از تو دهن شیر بیرون آوردیم.

بعد از آن که خبرنگاری خبری بی نام و نشان اما با اشاره در روزنامه شمس الواعظین نوشت و تهمتی نسبت به من زد، گفتند که يك دستیار دست هشتم اخراج شده که در آن روزنامه خبرنگار هم هست این خبر را نوشته. از آقای شمس الواعظین پرسیدم گفت که آن خبرنگار در غیاب آقای عیسی سحرخیز بدون نام خودش مطلبی به روزنامه داده است. دیگر بودم تا رفتم سراغ بهرام بیضائی. گفتم تا حال اسم تو را نگفتم اما این روزها انتقاد از فیلم‌های من نیست، حرف‌های رکیک زندگی خصوصی و این هم باری شده ... گفت فیلم که تمام شد يك مصاحبه مطبوعاتی دوتائی می‌گذاریم و من همه چیز را به یاد دارم ... و همه را خواهم گفت.

اما دیگر احتیاجی نیست که همه چیز را بگوییم. ... فیلم بهرام عزیز هم در حال تمام شدن است. اما ... البته وقتی شما از يك سفر توفانی برمی‌گردید، از شما پرسند سفر چگونه بود فقط می‌گویید سخت و توفانی! یکی از این آقایان مهربانی را می‌دانست، اهل سینما بود و فیلم را دوست داشت به همین جهت نگذاشت که ما ...

مقاله «گوهر پارسی» در مجله گزارش فیلم دی ماه ۱۳۷۸ کالبدشکافی يك توطئه:

اجرای نقشه‌های سعیدامامی در سینما.



## سعید امامی و ورزش

ورزش نیز یکی دیگر از میدان‌هایی بود که سعید امامی و یارانش به آن توجه بسیار داشتند، به ویژه پس از آن که با مشاهده میزان توجه و عشق جوانان به فوتبال، متوجه شدند که اگر این حضورزنده و جوان را، بدون کنترل رها کنند، هیچ بعید نیست که روزی از میدان‌های ورزشی، فریادهای جوانان به جای تشویق تیم‌ها، بر سر نظام خالی شود. در عین حال امامی اعتقاد داشت با در اختیار گرفتن فوتبال‌لیست‌ها و مربیان می‌توان کنترل طرفدارانشان و هدایت آن‌ها را به سوی هدف‌های دلخواه در دست داشت. در این زمینه توجه شمارا به مطلبی که از یک شخصیت کارآمد ورزش فوتبال دریافت کرده ام جلب می‌کنم.

«سعید امامی چندان علاقه‌ای نداشت که پیش از برقراری کنترل کامل او بر فوتبال، تیم ما بتواند در جهان سر بلند کند. در جریان مسابقات مقدماتی جام جهانی آمریکا، مأموران او در قطر چنان بلای سر فوتبال‌لیست‌ها و مربیان آوردند که روحیه همگی خراب بود. شکست تیم ایران بازیکنان و مربیان را به شدت آزرده کرده بود. اما این نتیجه رضایت خاطر رئیس وقت فدراسیون را جلب کرد. چون از نظر خط سیاسی و فکری میلی به حضور ورزشکاران ایرانی در آمریکا نداشت. مورد دومی

هم به خاطر این که سرمربی تیم علی پروین در صورتی موفق می‌شد که تیم را به جام جهانی ببرد بر محبوبیتش در بین مردم ایران افزوده می‌شد که این موضوع برای سازمان اطلاعات مهم بود. چون از وجود الترناتیو حتا در فوتبال وحشت داشتند. البته زمانی که به اهداف خود رسیدند بلافاصله در هنگام بازگشت از قطر در فرودگاه مهرآباد اعلام کردند علی پروین از سمت خود برکنار شد. البته صفی زاده پس از آن که به اهداف خود اربابانش رسید از این سمت استعفا داد و به جای او یکی دیگر از فعالان جناح راست که او هم چون صفی زاده از وابستگان وزارت اطلاعات بود به عنوان رئیس فدراسیون منصوب شد که فقط ۸ ماه در این پست بود که به دلیل عدم موفقیت تیم ملی و اختلافاتی که بین عابدینی و هاشمی طبا بروز کرد او هم عابدینی را برکنار کرد.

اما تنها رئیس فوتبالی که وابستگی سیاسی نداشت و از خانواده فوتبال بود مهندس داریوش مصطفوی بود که تحصیل کرده آمریکا بود و در سطوح ملی فوتبال بازی کرده بود، او بعد از این که به ریاست فدراسیون انتصاب شد از اهل قلم مطبوعات ورزشی امثال جهانگیر کوثری، اردشیر لارودی، فریدون شیبانی و پرویز زاهدی، حسین خوانساری و افراد شایسته دیگری برای سروسامان بخشیدن به اوضاع آشفته فوتبال ایران استفاده کرد که از همان ابتدای شروع کار خود مورد آماج تهمت‌ها و دشنام‌های مطبوعات وابسته به جناح راست در حد مرتد و کافر بودن قرار گرفت. اما او برای پیشرفت فوتبال ایران در سطح قاره آسیا و جهان از تهمت‌ها

و فشارهای سازمان اطلاعات و مطبوعات وابسته به آنها و رادیو و تلویزیون فراکسیون حزب الله مجلس و خلاصه تمام نیروهای فشار هرگز عقب نشینی نکرد. او تمامی مشکلات را تحمل کرد و انصافاً موفق ترین رئیس فدراسیون در ۲۱ سالگی که از انقلاب ایران می گذرد لقب گرفته است. اما با توجه به اشاره حجابیان در سخنرانی خود نسبت به وحشت باند سعید امامی در مورد پیروزی های فوتبال آسیا هیچ شکی در نقش باند سعید امامی در برکناری داریوش مصطفوی وجود ندارد.

در ایران مربیان بسیاری هستند که از نظر علمی و تجربی استحقاق مربیگری تیم های ملی را دارند ولی به خاطر این که برای انتصاب آنها مجوز حفاظت و اطلاعات شرط اول هر انتصابی است، آنها از رسیدن به حق خود محروم هستند. برای مثال همچون ناصر حجازی، دکتر فریدون ذوالفقار نصب در ایران، وحشمت مهاجرانی و اصغر شرفی در خارج از ایران که هر کدام کارنامه موفقی در دوران مربیگری خود داشته اند می توان یاد کرد. اما فردی به نام مایلی کهن که مأمور وزارت اطلاعات بود در صورتی که اصلاً استحقاق آن را نداشت توسط وزارت اطلاعات به فوتبال ایران تحمیل می شود. البته مایلی کهن در نوشتن گزارشی بر علیه علی پروین به وزارت اطلاعات و یاعلیه بازیکنان و ... نقش داشته است و در زمان مربیگری تیم ملی ما با شخصی به نام سالمی ازباند سعید امامی، مرتب در ارتباط بوده و دستورات لازم را از او می گرفته است.

وزارت اطلاعات علی پروین را چند سال حتماً از آمدن به ورزشگاه ممنوع کرد و از بازجوئی هایی که از او به عمل آورده

بودند و اعترافاتی که زیر شکنجه‌های روحی و روانی از او گرفته بودند باعث شدند که او را از صحنه فوتبال دور نگه دارند تا میدان برای سرسپردگان به خودشان باز باشد شرط بازگشت علی پروین به فوتبال را منوط به عفو رهبری بدانند.

اما در مورد ناصر حجازی او را مدت‌ها هر هفته يك بار به وزارت اطلاعات فرا می‌خواندند و از او در موارد مختلف حتا مسائل خصوصی زندگی اش سؤال و جواب می‌کردند.

مثلاً در مورد جلال طالبی هنگامی که صفائی فراهانی می‌خواستند به عنوان سرمربی به جای اویچ اورا منصوب نماید از وزارت اطلاعات در مورد ایشان استعلام می‌نماید که در جواب به صفائی می‌گویند که يك گزارش از طرف عابدینی در هنگامی که از ایشان برای مربیگری تیم امیدایران دعوت کرده است در پرونده ایشان موجود است دال بر این که عابدینی در گزارش خود به وزارت اطلاعات نوشته است که هنگامی که جلال طالبی به دفتر من آمد يك گردن بند طلا به گردن داشت و همچنین خانم ایشان به اسلام اعتقاد عملی ندارد.

در بین بازیکنان فوتبال همچون مربیان دوگروه وجود داشتند. گروه اول آنهایی که مورد حمایت وزارت اطلاعات بودند که خود چند دسته بودند و گروه دیگری که مورد غضب وزارت اطلاعات بودند. در بین بازیکنانی که مورد حمایت بودند دسته‌ای بودند که از نظر فنی در حدی نبودند که به تیم‌های ملی دعوت شوند آن‌ها صیدی سهل، برای وزارت اطلاعات بودند که با وعده انتخاب شدن در تیم ملی جذب وزارت شده و معمولاً حکم سیاهی لشکر داشتند و در مسافرت‌هایی که تیم به خارج

از کشور داشت سه چهارتن از بازیکنان شامل این دسته بودند که کار آنها جاسوسی علیه سایر بازیکنان و علاقمندان به فوتبال، مقیم در خارج از کشور و سایر مأموریت‌های که به آنها داده می‌شد. دسته دیگری که استحقاق حضور در تیم داشتند که آنها معمولاً نقاط ضعف شخصی داشتند و بیشتر توسط گروه سیاهی لشکر کشف می‌شد و رابطن خود یا به مأمورانی به عنوان حراست که در مسافرت‌های خارجی و داخلی تیم را همراهی می‌کردند گزارش می‌دادند و بعداً او را به حراست فرا خوانده و مورد بازجویی قرار می‌گرفت. البته بیشتر این گزارشات در حول و حوش این که شما را در دیسکو دیده‌اند یا به کنسرت خواننده ضدانقلابی رفته‌اید بعد از این که اطلاعاتی در مورد دیگر بازیکنان و مربیان از او می‌گرفتند، او را با وعده و وعید دعوت به همکاری می‌کردند که عده ای به این صورت به دام اطلاعات افتادند و آنهایی که زیر بار نرفتند به بهانه‌های مختلف از صحنه فوتبال کنار گذاشته شدند.

توسط دختران زیبا روی که در اطراف این بازیکنان بودند از مسائل خصوصی اطلاعات کسب می‌کردند و احتیاجی که آنها را مستقیماً به خدمت دریاورند نبود. مثلاً (...) با خانمی در ارتباط بود که ارتباط مستقیم با بیت رهبری داشت. اولاً از طریق این خانم که توانسته بود رابطه عاطفی با این بازیکن ایجاد کند موفق شدند به تمام خواسته‌های خود برسند و از طرف دیگر با توجه به شهرتی که این بازیکن در چند سال گذشته کسب کرده بود، با کمک خانم مورد اشاره در چند مورد توانستند کارهای مهمی توسط این بازیکن انجام دهند.

جاسوس انگلیس

و

قتل احمد خمینی

## جاسوس انگلیس و قتل احمد خمینی

در زمانی که در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای مشغول تحقیق بودم. گزارشاتی به دستم رسید که نشان می‌داد سعید امامی و علی فلاحیان و دارو دسته آنها در وزارت اطلاعات علاوه بر قتل روشنفکران و نویسندگان و مخالفان رژیم، در مرگ ناگهانی احمد خمینی نیز دست داشته‌اند. تنی چند از اقوام همسر احمد خمینی و نیز فرزند ارشد او حسن در سفری به لبنان به موضوع قتل احمد خمینی توسط سعید امامی اشاره کرده بودند. من نخست در مقاله‌ای مشروح در روزنامه کویتی «الوطن» که در لندن و کویت منتشر می‌شود، جریان قتل احمد خمینی را شرح دادم و در کیهان لندن نیز به این موضوع اشاره کردم و سپس در جلد نخست کتابم درباره قتل‌های زنجیره‌ای، موضوع مرگ مشکوک احمد خمینی را با نقل گفته‌هایی از سعید امامی مورد بررسی قرار دادم. به دنبال انتشار مطالب و انتقال آن از طریق اینترنت به ایران،

عمادالدین باقی نویسنده سرشناس جبهه دوم خرداد، درسرخنان خود پیش از انتخابات در شهر اصفهان که قرار بود به صورت مناظره با علی فلاحیان وزیر سابق اطلاعات انجام شود اما با غیبت فلاحیان به صورت يك سخنرانی همراه با سؤال و جواب انجام گرفت، به موضوع مرگ احمد خمینی اشاره کرد و از قول حسن خمینی نقل کرد که محمد نیازی رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و مسئول پرونده متهمان قتل‌های زنجیره ای، ضمن مراجعه به حسن خمینی به او گفته است سعید امامی پیش از مرگش به قتل احمد خمینی اعتراف کرده است.

چند هفته بعد در سالروز مرگ مشکوک احمد خمینی، روزنامه تهران تایمز که مدیر آن عباس سلیمی نمین (سردبیر سابق کیهان‌هوائی) ازدوستان نزدیک فلاحیان و سعید امامی و از اعضای شبکه‌ی خبررسانی و محفل رسانه‌ای وزارت اطلاعات در دوران فلاحیان بود و هم اکنون در خدمت دفتر ویژه تحقیقات اطلاعات سپاه پاسداران است. که ریاست آن را حسین شریعتمداری، مدیر فعلی کیهان بر عهده دارد، ضمن انتشار خبری بی سرو ته مدعی شد که یکی از نزدیکان حسن خمینی گفته است شایعات مربوط به قتل پدر او را علیرضا نوری‌زاده جاسوس انگلیس که به عربستان نزدیک است نخستین بار در خارج انتشار داده و بعد عمادالدین باقی در داخل به آن پرداخته است. روز بعد روزنامه کیهان ترجمه خبر تهران تایمز را به شرح زیر به چاپ رساند.



کیهان ۲۰۰۰/۳/۹

شایعات مربوط به فوت یادگار امام ساخته و پرداخته  
یک جاسوس مقیم لندن است

یک منبع نزدیک به حجت الاسلام سیدحسن خمینی، شایعه  
مشکوک بودن فوت حاج احمد خمینی را به شدت تکذیب کرد.  
این منبع آگاه به روزنامه انگلیسی زبان «تهران تایمز»  
گفت در دیدار بین حسن خمینی و نیازی صرفاً شایعاتی که در  
روزنامه عرب زبان «الوطن» منتشر شده بود مورد بحث قرار  
گرفت.

وی در پاسخ به این پرسش که چرا حجت الاسلام سیدحسن  
خمینی درباره این شایعه پراکنی‌ها از جمله در روزنامه فتح  
عکس العملی نشان نمی‌دهد گفت :

زیرا این شایعات بی اساس اولین بار پس از فوت حاج  
احمد خمینی توسط یک جاسوس در لندن در روزنامه الوطن  
پخش شد لذا این شایعات پوچ و بی ارزش هستند و آقای خمینی  
مایل نیست در مقابل این اظهارات بی ارزش و بی اساس  
عکس العمل نشان دهد.

این منبع آگاه درباره هویت این جاسوس مقیم لندن گفت  
علیرضا نوری زاده که جاسوس انگلیس و نزدیک به عربستان  
است بلافاصله بعد از فوت حجت الاسلام سیداحمد خمینی  
چنین شایعاتی را پخش کرد که اولین بار توسط روزنامه  
الوطن به چاپ رسید.

این درحالی است که يك عضو شورای سردبیری روزنامه  
فتح در اصفهان مدعی شده بود که حجت الاسلام حاج احمد  
خمینی به طور مرموزی به قتل رسیده است. وی گفته بود: بعد  
از مرگ حجت الاسلام احمد خمینی، فرزندش سید حسن با  
نیازی دیدار کرده و در این دیدار نیازی به او گفته بود که مرگ  
پدرش طبیعی نبوده است!

گفتنی است وزارت اطلاعات، شورای عالی امنیت ملی  
و قوه قضائیه تا کنون درباره ده ها ادعای پیاده نظام تجدیدنظر  
طلبان درباره موضوعاتی چون قتل های زنجیره ای سکوت کرده  
و فضای جامعه را برای انتشار شایعات متنوع آماده ساخته اند.

به دنبال مطلب تهران تایمز در کیهان روزنامه «فتح» نیز  
که به جای خرداد توسط یاران عبدالله نوری وزیر کشور سابق و  
زندانی سرشناس اوین منتشر می شد، ضمن چاپ خبر تهران  
تایمز با بازکردن پارانتزی در صحت منبع خبر تهران تایمز یعنی  
«یکی از نزدیکان احمد خمینی» اظهار تردید کرد.